

احزاب اسرائیل در جریان روند صلح خاورمیانه چه نقش و سیاستی ایفا کردند؟ (مروارید یک تجربه سیاسی)

علی آزاد^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۲۴

چکیده

۴۵

منازعه اعراب و یهودیان در خاورمیانه، عمری بیش از تاریخ ایجاد اسرائیل دارد. امروز با وجود گذشت بیش از شش دهه از زمان اشغال، همچنان صلح خاورمیانه به سرانجام نرسیده و برای آن نیز افق روشنی را پیش‌بینی نمی‌کنند. در بررسی علل ناکامی پرونده صلح خاورمیانه دلایل مختلفی را بر می‌شمرند از جمله عدم باور رهبران اسرائیلی به فرجام صلح است؛ زیرا توجه به ارزش و ایدئولوژی در میان رهبران برخاسته از احزاب اسرائیلی جایگاه ویژه‌ای داشته و از این رو مادامی که احزاب ارزش محور باشند صلحی که تضمین کننده منافع طرف مقابل باشد به دست نخواهد آمد. بر مبنای اصول مکتب سازهانگاری، میان اعراب و اسرائیل هویت‌ها و انتظارات نسبتاً ثابت شکل گرفته که طرفین را وامی‌دارد یکدیگر را دشمن درجه یک هم به حساب آورند. همچنین این پارادیم خاطرنشان می‌کند که عامل تعیین کننده در رفتار احزاب سیاسی در قبال اعراب فاکتورهای مادی نبوده، بلکه هنجارهایی است که تاثیر مستقیم بر هویت و منافع یهودیان دارد.

واژگان کلیدی: صلح خاورمیانه، اسرائیل، احزاب سیاسی اسرائیل، خاورمیانه، یهودیان _ اسرائیل، فلسطین.

۱. دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل.

خاورمیانه را به جهت اهمیت استراتژیک آن، لولای سه قاره نامیده‌اند؛ اما از این لولا چندین دهه است که صداهای ناهنجار به گوش می‌رسد. اشغال فلسطین و اعلام دولت یهودی در سال ۱۹۴۸ آتشی را در این منطقه روشن کرد که شعله‌های آن همچنان زبانه می‌کشد. البته برای خاموش کردن تمامی این جنگ‌ها و منازعات منطقه‌ای، طرح‌های صلح بسیاری به جریان افتاد اما با وجود دستاوردهایی که به همراه داشت، لیکن امروز همچنان فرآیند مذاکرات صلح خاورمیانه در صدر لاینحل‌ترین مسایل سیاسی جهان قرار گرفته است.

اما در این میان نکته مهمی که به نظر می‌رسد کمتر به آن توجه شده، نفوذ احزاب اسراییلی در شکست و موفقیت‌های فرآیند مذاکرات است. احزابی که دیانت یهود را در سیاست یهود آمیخته و دین مدنی را به منصف ظهور رسانیده‌اند. در فرهنگ سیاسی اسراییل دین مدنی را به مجموعه‌ای از آداب و رسوم، اسطوره‌ها و مجموعه قوانینی که به نظم اجتماعی مشروعیت می‌بخشد و اعضای جامعه را برای نیل به اهداف و مقاصد خود تحریک و بسیج می‌نماید گویند که مقدس‌ترین و مهمترین عنصر در فرهنگ سیاسی اسراییل است.

اما در میان نظریات موجود از مکاتب سیاسی مختلف، سازه‌نگاری یا برسازی رویکردی است که برای تحلیل احزاب سیاسی با فرضیه مذکور مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

یکی از مباحث عمده در روابط بین‌الملل درک چگونگی و چرایی رفتار بازیگران سیاسی در عرصه داخلی و بین‌المللی می‌باشد. مهمترین بازیگران سیاسی داخلی در اسراییل احزاب هستند که اغلب یکی از آنان با ائتلاف با سایر احزاب که عموماً احزاب مذهبی هستند، تشکیل دولت می‌دهند. نگرش و باور سیاسی، هویتی و ایدئولوژیک و توجه به هنجارها و البته مقدسات در میان احزاب، از جمله گزینه‌های اساسی در فهم چرایی همکاری و منازعه میان آنان می‌باشد که با انگاره‌های برسازی قابل تحلیل می‌باشد. در مجموع با بکارگیری سازه‌نگاری، می‌توان چگونگی تاثیرگذاری ساختارهای فکری و عقیدتی غیرمادی مانند ایدئولوژی و جهان‌بینی، بر سیاست خارجی اسراییل از جمله

فرآیند صلح خاورمیانه را تعیین و تبیین کرد و فراتر از این، تعریف و اولویت‌بندی منافع ملی را بر اساس هویت و نقش ملی آن تجزیه و تحلیل کرد.

سازهانگاری

سازهانگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی مطرح بوده است. در تئوری سازهانگاری^۱ که در اواخر دهه ۸۰ میلادی رونق گرفت، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند. هویت‌ها و منافع احزاب و سپس دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این فرایند است که موضوع تعامل احزاب و جریان‌های سیاسی را در داخل و خارج را تعیین می‌نماید.

سازهانگاری یا سازنده‌گرایی را در مقابل خردگرایی (راسیونالیسم) به کار برده‌اند، خردگرایی‌ای که پارادایم‌های واقع‌گرایی و لیبرالیسم در بردارنده آن هستند. همان‌گونه که برخی اندیشه‌ورزان روابط بین‌الملل بیان نمودند، برخی بر این باورند که محور عمده مناظره در رشته روابط بین‌الملل در سال‌های آینده احتمالاً میان خردگرایی و سازهانگاری می‌داند، در این صورت، این مناظره امری سابقه‌دار است زیرا قبلاً نیز در رشته روابط بین‌الملل با مناظره روش‌شناختی میان رفتارگرایان و سنت‌گرایان تاریخی (با عنوان مناظره دوم) مواجه بوده‌ایم و اخیراً نیز مناظره میان پوزیتیویست‌ها و پساپوزیتیویست‌ها (با عنوان مناظره سوم) را شاهد بوده‌ایم. بدین ترتیب، مناظره خردگرایی-سازنده‌گرایی را می‌توان مناظره چهارم در رشته روابط بین‌الملل نامید.

”فرون“ و ”ونت“ از اندیشمندان این مکتب بر این باور هستند که سه قرائت از مناظره خردگرایی-سازهانگاری وجود دارد. قرائت اول را قرائت هستی‌شناسانه این مناظره نام گذاشته‌اند. بر اساس این قرائت، خردگرایی و سازهانگاری عبارت از مجموعه‌ای از مفروضات درباره این که ساخت زندگی اجتماعی از چیست و میان عناصر تشکیل‌دهنده

۱. سازهانگاری ابتدا بیشتر با نام الکساندر ونت شناخته می‌شد ولی به دنبال ناتوانی تئوری‌های سنتی در پیش‌بینی تحولات جهانی، توسط اندیشمندان دیگر رشد و گسترش یافت و در حال حاضر یکی از تئوری‌های غالب در روابط بین‌الملل می‌باشد. از اندیشمندان برجسته سازهانگاری در روابط بین‌الملل می‌توان به استفان وارینگ، میچل بارنت، نیکلاس اونف، کاتزنساین، راگی، ویور، چکل و انتونی کلارک اشاره کرد.

زندگی اجتماعی چه نوع روابطی وجود دارد، می‌باشد. بدین ترتیب، خردگرایی دارای یک هستی‌شناسی فردگراست، اما سازنده‌گرایی دارای هستی‌شناسی جمع‌گرا می‌باشد. قرائت دوم مناظره خردگرایی - سازهانگاری، قرائت تجربی نام دارد. برای نمونه سؤالاتی در مورد این که آیا بازیگران در عرصه بین‌المللی دنباله‌رو منطق نتایج هستند یا منطق مناسب بودن و یا این که آیا ترجیحات در ارتباط با یک اندرکنش فرضی، امری بیرونی محسوب می‌شوند یا درونی، نتیجه قرائت تجربه‌گرایانه از این مناظره است. قرائت سوم مناظره خردگرایی - سازهانگاری، قرائت عمل‌گرایانه یا تحلیلی نام گرفته است که بر اساس آن خردگرایی و سازهانگاری به‌مثابه ابزارها یا لنزهای تحلیلی که توسط آن‌ها سیاست بین‌الملل را تحلیل می‌نماییم، دیده می‌شوند. بر اساس این قرائت، دو پرسش مهم مطرح می‌شود که اولاً آیا ایده‌ها در سیاست جهانی دارای نقش هستند و اگر نقش دارند، این نقش چگونه ایفا می‌شود و ثانیاً رابطه میان بازیگران بین‌المللی و ساختارهایی که درون آن‌ها تنیده شده‌اند، چگونه است؟ سازهانگاری نگرش خود به روابط بین‌الملل را با تعریف خود از انسان آغاز می‌کند. برخلاف نظریه‌های خردگرا که انسان را موجودی اقتصادی می‌دانند و بر این اساس بازیگران را هدف مدار و منفعت محور معرفی می‌کنند که بر اساس محاسبه سود و زیان مادی به کنش با دیگران می‌پردازد، در نظریه سازهانگاری، انسان موجودی است اجتماعی. سازهانگاری تصویر انسان محاسبه‌گر را رد کرده و معتقد است انسان اجتماعی است و اجتماع بر رفتار اثر مستقیم دارد. انسان اجتماعی نه تنها بر اساس اهداف خودخواهانه خود رفتار نمی‌کند، بلکه رفتار او بر اساس منطق تناسب در یک رابطه بیناذهنی و ارزش محور شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر بازیگران از ارزش‌های اجتماعی که در یک فرایند در خود درونی کرده‌اند پیروی می‌کنند و کنشی را انجام می‌دهند که از خود انتظار دارند و دیگران از آن‌ها توقع دارند. البته این ارزش‌ها در یک رابطه بیناذهنی بر ساخته می‌شوند و با عقاید و نظریات افراد متفاوت هستند؛ بنابراین در سیاست خارجی کشور هنجارهای داخلی و بین‌المللی که بازیگر آن‌ها را در خود درونی کرده است به‌عنوان یک متغیر مستقل در رفتار آن‌ها تاثیر جدی دارند. به این ترتیب در روابط بین‌الملل تفاوت رفتاری میان بازیگران را باید ناشی از هنجارهای مختلف داخلی آن‌ها بدانیم و رفتار هم‌ریخت کشورها را نه ناشی از معمای امنیت (نظریه والتز)، بلکه باید ملحم از هنجارهای

مشترک بین‌المللی دانست که رفتار خاصی را به بازیگران تجویز می‌کنند.

اصول سه‌گانه هستی‌شناسی

نظریه سازه‌انگاری به‌عنوان یک نظریه سیاست خارجی نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا به دلیل اصول سه‌گانه هستی‌شناسی آن در تبیین رفتار خارجی کشورها نیز بسیار مفید است. در واقع گزاره‌های سه‌گانه که هسته اصلی تبیین محیط اجتماعی و مادی سیاست خارجی را شکل می‌دهند، به توضیح چگونگی شکل‌دهی منافع و همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌های سیاست خارجی کشورها (حزب حاکم) کمک می‌کنند. این اصول عبارت‌اند از:

۱- سازه‌انگاران معتقدند که نظام عقیدتی-ارزشی جوامع همان تاثیراتی را در رفتار سیاسی آنان دارد که ساختارهای مادی دارند زیرا که از نظر آن‌ها محیطی که در آن دولت‌ها به کنش می‌پردازند یک محیط اجتماعی و نیز یک محیط مادی است و این زمینه می‌تواند درک دولت‌ها از منافع و نقششان را شکل داده و بر این اساس نوع رفتار خارجی دولت‌ها نیز به وجود آید.

۲- دومین مفروضه سازه‌انگاری بر ساخت هویت و نقش آن در تکوین منافع و کنش دولت‌ها تاکید دارد. بر این اساس هویت‌های اجتماعی - که ریشه در دیدگاه دولت‌ها نسبت خود و دیگران و ساختار مادی و اجتماعی تکوین هویت آنان دارد- نقش مهمی در ساخت منافع و رفتار بازیگران دارد.

۳- سازه‌انگاران معتقدند کارگزاران و ساختارها به شکل متقابلی به یکدیگر قوام می‌بخشند. در واقع از نظر آنان ساختارهای هنجاری و فکری می‌توانند هویت‌ها و منافع کنشگران را مشروط کنند اما اگر رویه‌های قابل شناخت آن کنشگران نبودند این ساختارها نیز وجود نمی‌داشتند. به عبارت دیگر سازه‌انگاران بر فرایند تعامل میان کارگزاران و ساختارها تاکید کرده و خردگرایی روش‌شناختی نوواقع‌گرایی و نئولیبرالیستی را مورد تردید قرار می‌دهند.

با توجه به اصول سه‌گانه فوق و با تاکید بر نظریه ونت، سیاست خارجی یک کشور بر اساس مفاهیم بین‌ذهانی و متأثر از ساختارهای مادی و معنایی ساخته می‌شود.

این برساختگی در سیاست خارجی، در فرایند ساخت هویت و نقشی که هر دولت برای خود تصور می‌کند شکل می‌گیرد و بنابراین هویت‌ها، تصور هر دولت از نقش خود در روابط بین‌الملل و منافع آنان را شکل می‌دهند و بر این اساس منافع، رفتارها و اقدامات سیاست خارجی به وجود می‌آیند. به عبارت دیگر هویت‌های اجتماعی، برداشت‌های هر دولت از خود و تعریف خود به عنوان دوست یا دشمن دیگری نقش مهمی در ساخت نوع منافع دارند زیرا که خود بر اساس برداشتی که از وضعیتش دارد نشانه‌ای برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه‌ها را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت، تفسیر می‌کند و بر اساس آن تفسیر، علامتی به خود می‌فرستد و خود نیز پاسخ می‌دهد. در جریان این تعامل است که هویت و منافع دو طرف به عنوان دوست یا دشمن و نوع رفتار خارجی آنان شکل می‌گیرد. از سوی دیگر از نظر سازه‌انگاری مانند ونت، هویت در ابعاد کاملاً پایداری مانند هویت حقوقی و مادی یا در اشکال نسبتاً پایدار و در عین حال دگرگون شونده‌ای، مانند هویت نوعی، جمعی و نقشی شکل می‌گیرد. در این میان، هویت نوعی به شکل واحد سیاسی (امپراتوری، دولت-ملت قومی یا مدنی و مرحله دولت-ملت سازی آن) هویت جمعی به ساخت تصور هر بازیگر از جایگاه و موقعیت خود نسبت به سایر بازیگران و به‌ویژه بازیگران اصلی نظام بین‌الملل و هویت نقشی به رسالتی که هر دولت در ارتباط با ملت خود و سایر ملت‌ها و دولت‌ها برای خود قایل است اشاره دارد.

این اشکال مختلف هویت در تعریف هر دولت از منافع ملی و استراتژی سیاست خارجی آن تاثیر مستقیمی دارد بنابراین علت اصلی تفاوت یا تشابه رفتار کشورهای مختلف در حوزه سیاست خارجی نیز متأثر از فهم آنان از هنجارها و هویت ملی آنان و میزان تاثیرگذاری این هنجارها در سیاست خارجی یا تاثیرپذیری آنان از هنجارهای بین‌المللی مشترک میان کلیه کشورها در نظام بین‌الملل است.

اگرچه رویکردهای مختلفی در میان سازه‌انگاران مانند سیستمیک، سطح واحد و کل‌گرا وجود دارد اما به‌طور کلی در تبیین سازه‌انگاران سیاست خارجی کشورهایی مانند اسرائیل، باید علاوه بر رویکرد ونتی یا سیستماتیک که بیشتر بر تاثیر ساختارهای غیرمادی، فرهنگی، قواعد و هنجارهای نظام بین‌الملل بر دولت‌ها تاکید دارد به دو رویکرد سطح واحد و به‌ویژه سازه‌انگاری کل‌گرا توجه داشت به عبارت دیگر بهترین

مدل سازه‌انگاری در تبیین سیاست خارجی رژیمی مانند اسرائیل، در نظر گرفتن نقش متغیرهای داخلی سازنده هویت و منافع قوم عبری و همچنین متغیرهای سیستماتیک است. این مسئله به دلیل ویژگی‌های خاص اسرائیل و تاثیرگذاری زیاد منابع داخلی هویت‌ساز سیاست خارجی این رژیم و استمرار آن در ادوار مختلف سیاست خارجی، باید مورد توجه قرار گیرد.

به اعتقاد ونت، همکاری و منازعه دولت‌ها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ و انگاره‌ها) معنا پیدا می‌کند نه در چارچوب ساختارهای مادی. او برخلاف واقع‌گرایان، آنارشی را دارای منطق و فرهنگ واحد نمی‌داند، بلکه معتقد است در آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ وجود داشته باشد: (۱) فرهنگ هابزی؛ (۲) فرهنگ لاکسی؛ (۳) فرهنگ کانتی. در فرهنگ هابزی، منطق حاکم اصل «بکش یا کشته شو» است و نقش غالب، دشمنی است. این نظام، خودیاری واقعی است. امنیت، امری عمیقاً رقابت‌آمیز و حاصل جمع صفر است و معمای امنیت به‌طور خاص شدید است، اما نه به دلیل ماهیت سلاح‌ها، بلکه به دلیل نیاتی که به دیگران نسبت داده می‌شود.

در فرهنگ لاکسی اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند» حاکم است و نقش غالب در این فرهنگ، رقابت است. در این فرهنگ، رقبا برخلاف دشمنان از یکدیگر انتظار دارند به‌گونه‌ای عمل کنند که حق حاکمیتشان به رسمیت شناخته شود. البته این بدان معنا نیست که فرهنگ لاکسی نظام مبتنی بر حکومت کامل قانون و همکاری گسترده می‌باشد. رقبا انتظار دارند دیگران گاهی از خشونت برای اختلافات استفاده کنند اما این عمل را در چارچوب اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند»، انجام می‌دهند.

اما در فرهنگ کانتی منطق حاکم شامل دو قاعده اساسی است: ۱- اختلافات بدون توسل یا تهدید به جنگ حل و فصل می‌شود (قاعده عدم خشونت)؛ ۲- در صورت تهدید طرف ثالثی علیه امنیت هر یک از آن دو، به‌صورت تیمی خواهند جنگید. نقش غالب در این فرهنگ، دوستی است و عدم خشونت و کمک متقابل محدودیت‌هایی در چگونگی اداره سایر موضوعات تحمیل می‌کند، اما در این محدوده، دوستان می‌توانند تعارضات (البته غیرامنیتی) چشمگیری هم داشته باشند.

همانطور که در سطور پیشین آورده شد، بر اساس پارادیم سازه‌نگاری و بر اساس روندهای تعامل تکراری، میان اعراب و اسرائیل هویت‌ها و انتظارات نسبتاً ثابت شکل گرفته است که طرفین را وادار می‌دارد یکدیگر را دشمن درجه یک هم به حساب آورند. همچنین این پارادیم به ما خاطر نشان می‌کند که عامل تعیین‌کننده در رفتار احزاب سیاسی در قبال اعراب فاکتورهای مادی نبوده، بلکه هنجارهایی است که تاثیر مستقیم بر هویت و منافع یهودیان دارد.

بررسی طرح‌های صلح خاورمیانه (۱۹۹۳-۲۰۱۴)

به گواه تاریخ بیش از ۲۵ طرح برای خاموش نمودن منازعات خانمان‌سوز این منطقه ارائه شده است تا مردمان آن، روی آسایش ببینند. لیکن اغلب ایده‌ها و طرح‌های صلح خاورمیانه، بر اساس منافع یک‌طرف که اغلب اسرائیل بوده است تهیه و پیشنهاد شده است و به همین علت هرگز این طرح‌های صلح روی واقعیت به خود ندیده‌اند.

نکته جالب دیگر که نباید در این پژوهش مغفول بماند، وزن و اعتبار صلح نزد طرفین دعوا می‌باشد زیرا درحالی‌که صلح تعریف مشخصی دارد، اما این واژه طی ۷ دهه اخیر تعاریف متفاوتی بین طرفین داشته و جالب اینکه حتی برای هر طرف نیز طی سالیان متمادی تعاریف جدیدی داشته است. به این معنا که روزی صلح به مفهوم محو نمودن یکی از طرفین بوده است و امروز به معنای تشکیل دو دولت یهودی و فلسطینی در کنار هم. تاریخ طرح‌های صلح خاورمیانه به ابتدای قرن گذشته بازمی‌گردد و حتی به قبل از اشغال فلسطین توسط اسرائیل؛ اما تمرکز پژوهش منحصر به یک دهه (۲۰۱۴-۱۹۹۳ م) خاص می‌باشد. لذا در این پژوهش فقط به طرح‌ها و توافقنامه‌های صلح در دهه مذکور پرداخته شده است. مهمترین طرح‌های صلح خاورمیانه طی دهه مذکور به این شرح می‌باشند:

* کنفرانس صلح مادرید (۱۹۹۱ م)

* پیمان اسلو (بیانیه اعلام اصول اولویت‌های موقت دولت خودگردان ۱۹۹۳)

* پیمان اسلو ۲ (موافقت‌نامه موقت در مورد کرانه باختری و نواز غزه ۱۹۹۵) یا قرارداد طابا

* توافقنامه وای ریور ۱ (۱۹۹۸ م)

*توافقنامه وای ریور ۲ (۱۹۹۹ م)

*اجلاس کمپ دیوید ۲ (۲۰۰۰)

*اجلاس بیروت و طرح صلح عربی (طرح ملک عبدالله ۲۰۰۲)

*طرح آلون (۲۰۰۲)

*نقشه راه (۲۰۰۳)

*پیمان ژنو (۲۰۰۳)

*طرح ۳ کشور اروپایی (۲۰۰۶)

*کنفرانس آنابولیس (۲۰۰۷)

*طرح قطر (۲۰۱۳)

*طرح موشه فیگلین (۲۰۱۴)

باوجود خوشبینی‌هایی که در برهه‌ای از زمان برای پیشرفت این قبیل طرح‌ها به وجود می‌آمد اما تاریخ به ما آموخت که اغلب اوقات طرف اسرائیلی، به‌طور جدی در پی صلح نبوده است. طی سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۴ میلادی، به‌جز دو حزب کارگر و کادیم، اغلب دولت‌ها توسط حزب دست راستی لیکود اداره شده و فرآیند صلح توسط این حزب و احزاب ائتلافی آن مانند شاس راهبری شده‌اند.

«استراتژی کلان اسرائیل در برخورد با مسئله صلح عبارت است از خرد کردن موضوع و نتیجه‌گیری پله‌پله یا تدریجی. در قالب این استراتژی بعد از خرد کردن هر مسئله وارد مذاکره در مورد آن شده و کوتاه آمدن خود را امتیازی جلوه می‌دهد که به‌طرف فلسطینی داده و در برابر این موضوع از طرف مقابل و حتی آمریکا امتیازات (سیاسی، نظامی) می‌گیرد.»

به همین علت پس از چند دهه کنفرانس، اجلاس، طرح، مذاکره، توافق، تفاهم و ... بین اسرائیل با فلسطین و یا با کشورهای مدافع صلح خاورمیانه، بی‌شک طرف پیروز یهودیان صهیون بوده‌اند که فرآیند فریب رهبران عرب و حتی دنیا را به‌خوبی به سرانجام رسانیده‌اند:

۱- بر اساس توافقنامه طرح تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۸ می‌بایست ۱۲۳۰۰ کیلومترمربع از کل فلسطین در اختیار فلسطینی‌ها و ۱۴۷۰۰ کیلومترمربع در تصرف

اسرائیل باشد. به عبارت دیگر حدود ۴۵ درصد، متعلق به فلسطین و ۵۵ درصد در اختیار اسرائیل باشد.

۲- بر اساس قطعنامه شماره ۲۴۴ که پس از اشغال باقیمانده سرزمین‌های فلسطین در جنگ ۱۹۶۷ صادر شد. می‌بایست تمام کرانه غربی و نوار غزه همراه با مناطق اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ به فلسطینی‌ها مسترد گردد که حدود ۶۰۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد.

۳- در کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۱، آمریکا و اسرائیل قول استرداد ۱۰۰ درصد از سرزمین‌های کرانه باختری و نوار غزه را به رهبران ساف و یاسر عرفات دادند و به این وسیله تمام امتیازات لازم را از او ستاندند.

۴- در کنفرانس اسلو در سال ۱۹۹۳، توافقنامه غزه - اریحا رقم ۱۰۰ درصد به ۹۰ درصد کاهش یافت.

۵- در قرارداد مرینند و وای ریو ۱، در سال ۱۹۹۷، رقم ۹۰ درصد مجدداً کاهش یافت و به ۴۰ درصد رسید.

۶- در اجلاس شرم‌الشیخ و توافقنامه وای ریور ۲، در سال ۱۹۹۷، رقم ۴۰ درصد باز هم کاهش یافت و به ۱۸ درصد رسید، یعنی ۱۰۱۸ کیلومتر مربع.

۷- در اجلاس کمپ دیوید، در تابستان سال ۲۰۰۰، رقم ۱۸ درصد به ۱۳/۵ درصد کاهش یافت.

۸- در کنفرانس اسلو صحبت از ایجاد حکومت مستقل فلسطینی بود، اما در طول مذاکرات موضوع، به نوعی خودمختاری محدود با قدرت عمل بسیاری پایین‌تر تبدیل شد. در حالی که دهه ۱۹۹۰ را می‌توان دوران طلایی مذاکرات سازش نامید؛ دهه ۲۰۰۰ را دهه سکوت و انتظار؛ سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ را می‌توان عصر مرگ مذاکرات سازش نامید. طی پنج سال اخیر، هیچ طرح مهمی برای از سرگیری مذاکرات صلح خاورمیانه از سوی مقامات اسرائیلی یا دیگر کشورها مطرح نشده است. در چنین شرایطی، فرانسه هم در سال ۲۰۱۶ کوشید که بن‌بست ایجاد شده را بشکند؛ اما شواهد و اظهارنظر رسمی مقامات اسرائیلی نشان می‌دهد که طرح فرانسه، «مرده» به دنیا آمده است. همانطور که پیداست هیچ صدافتی در طرف اسرائیلی برای فیصله دادن منازعات

خاورمیانه دیده نمی‌شود؛ زیرا قرار نیست صلح به معنای تقسیم منافع صورت گیرد، بلکه صلح از نگاه جریانات سیاسی یهودی، سازش اعراب بر سر منافع اسرائیل می‌باشد. از این رو تا زمانی که ایدئولوژی صهیونیسم به معنای دین سنتی! بر اسرائیل حاکم است فکر کردن به صلح واقعی کاری عبث و بیهوده بوده و صهیونیسم بر سایر گرایش‌های سیاسی-فرهنگی غالب است.

به عقیده آرونوف، «چارچوب نمادین عمومی که تمام این جنبش‌ها و گروه‌ها در آن تنفس می‌کنند صهیونیسم است که در این چارچوب عمومی، صهیونیسم سوسیالیست، تجدیدنظرطلب گرا، مذهبی در قالب گروه‌ها و احزاب سیاسی برای رسیدن به قدرت، باهم رقابت می‌کنند».

ویژگی نظام حزبی اسرائیل

نظام سیاسی اسرائیل، پارلمانی می‌باشد لذا رکن اساسی در نظام سیاسی اسرائیل، احزاب و جریانات سیاسی هستند. به همین علت سمت و سوی دستگاه سیاسی این رژیم از جمله چارچوب‌های دیپلماتیک آن بر اساس ذائقه احزاب و جریانات موثر سیاسی تنظیم می‌گردد. البته در مکتب سازه‌انگاری، ذائقه را به انگاره‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و باورها تفسیر می‌کنند. فاکتورهایی که احزاب و سمپات‌های آنان را در فرآیند صلح تاثیرگذار می‌نماید.

از همین رو یکی از علل به نتیجه نرسیدن صلح بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، عدم همراهی بخش عمده‌ای از افکار عمومی در اسرائیل است که پیرو رهبران مذهبی و جریانات سیاسی حاضر در صحنه حاکمیتی آن رژیم هستند. ولید معلم رئیس هیئت نمایندگی سوریه در مذاکرات صلح می‌گوید: زمانی که پیشرفتی در مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطین در سال ۱۹۹۳ حاصل شد، رابین ما را از طریق آمریکایی‌ها آگاه کرد که او نمی‌تواند سریعاً با سوریه اقدام به صلح کند، چراکه افکار عمومی اسرائیل، برای هضم موافقت‌نامه اسلو احتیاج به زمان کافی دارد، بنابراین رابین گفتگوهای ما را به حالت تعلیق درآورد.

ساختار نظام حزبی در اسرائیل دارای ویژگی‌های کلی است که آشنایی با آن ما را در

شناخت حیات سیاسی و حزبی این رژیم و نیز شناخت بهتر هر یک از احزاب یاری می‌کند:

۱- اکثر احزاب اسرائیل از حیث تاریخی، ریشه در قبل از تاسیس دولت اسرائیل در اروپای شرقی دارند. این گرایش‌ها، پس از برگزاری اولین نشست صهیونیست‌ها و تاسیس سازمان جهانی صهیونیسم به سال ۱۸۹۷، احیا و به شکل حزب فعال می‌شوند.

۲- این احزاب کلیه فرقه‌های دینی‌ای را که به نحوی در موضوع دولت اسرائیل دخیل هستند در برمی‌گیرد. به عبارت دیگر، کلیه گروه‌ها و فرقه‌ها به شکل حزب سیاسی ظهور یافته‌اند. «یعنی رهبران سیاسی با پشتوانه فکری توراتی تلمودی سیاستگذاری می‌کنند.»

۳- احزاب در اسرائیل صرفاً در حوزه کسب قدرت سیاسی فعال نیستند، بلکه از حیث گستره فعالیت در کلیه شئون جامعه حق دخالت دارند و باید که چنین نمایند.

۴- اکثر احزاب، دارای صبغه نظامی بوده، مشاهده می‌شود که مانند میلیشای نظامی عمل می‌نمایند، به‌ویژه تا قبل از تاسیس دولت اسرائیل.

۵- فاصله بین احزاب مختلف در داخل اسرائیل زیاد نیست، چراکه در ایدئولوژی و مصالح ملی کاملاً باهم مشترک‌اند. «به‌عبارتی دیگر در هویت و باورها نگاه یکسانی دارند.»

۶- قدرت مرکزی در هر حزب در دست رئیس آن است که به کمک شورای نخبگان در خصوص چگونگی اعمال آن، تصمیم می‌گیرد.

۷- کلیه احزاب یهودی از کمک‌های مالی مراکز یهودی در خارج از اسرائیل بهره‌مند هستند.

۸- باوجود حاکمیت بینش سکولاریستی، فهم کامل احزاب بدون توجه به مبادی دینی آن‌ها مسیر نیست.

۹- روند کلی در جامعه اسرائیل بیش‌ازپیش به‌سوی تعدد احزاب بوده است.

مبانی تقسیم‌بندی احزاب

«برخلاف تصورات موجود، گروه‌های سیاسی عمده اسرائیل در مورد سرزمین‌های اشغالی اختلاف‌نظر بنیانی ندارند. عمده احزاب معتبر بر این عقیده‌اند که اسرائیل باید به نحو مؤثری فلسطینی‌ها را تحت کنترل داشته باشد و به‌طور مستمر با هرگونه

تظاهری که مبین حقوق ملی فلسطینی‌ها در غرب اردن باشد، مخالفت می‌ورزند. متفق‌القول طرفدار نظریه طرد فلسطینیان هستند و برای توجیه نظر خود موضوع امنیت را بهانه می‌کنند. در واقع اختلاف نظر احزاب را می‌توان بر اساس اولویت‌های مورد نظر آنان و شیوه‌های اجرایی اهدافشان دانست. بدین منظور بررسی سیاست‌های احزاب، روشنگر و مؤید نظر فوق است.

از جمله مشترکات دیگر جنبش صهیونیستی که جریان‌ات و احزاب اصلی در اسرائیل آن را مورد توجه قرار می‌دهند، نادیده انگاشتن ملت فلسطین به صورت یک اصل کلی و مورد قبول است. به عبارت دیگر از زمانی که صهیونیسم سیاسی پس از انتشار کتاب هرتزل در سال ۱۸۹۶ تحت عنوان رژیم اسرائیل به روشنی تنظیم شد؛ کاملاً حضور ملت فلسطین نادیده گرفته شد. در کتاب هرتزل و در مجامع بنیان‌گذاری جنبش صهیونیسم جهانی، به این حضور کوچک‌ترین اشاره‌ای نشده است. به عنوان مثال گلدامایر چنین می‌گوید: به نظر ما، فلسطینی‌ها وجود خارجی ندارند. از یک ملت فلسطینی در فلسطین خبری نیست. افرادی شخصا خود را ملت فلسطین می‌انگارند و گویی که ما آمده‌ایم آن‌ها را اخراج کنیم و جایشان را اشغال کنیم. تکرار می‌کنم چنین افرادی وجود ندارند. زمانی هم که از وایزمن که یکی از رهبران سازمان صهیونیسم جهانی بود، سؤال می‌شود که اگر فلسطین به یهودیان واگذار شود سرنوشت اعراب چه خواهد شد؟ وایزمن چنین پاسخ می‌دهد: کدام اعراب؟ آن‌ها بسیار معدودند!».

بسیاری از پژوهشگران، احزاب اسرائیلی را برحسب خاستگاه‌های ایدئولوژیک آن‌ها به سه گروه چپ، راست و دینی تقسیم می‌کنند؛ اما این شیوه تقسیم و تفکیک هم جای تأمل دارد. چراکه همه این احزاب در یک ایده واحد یعنی صهیونیسم متفق‌الرأی هستند و هدف همه آن‌ها نیز تا سال ۱۹۴۸ برپایی دولت اسرائیل بود و از آن پس تا به اکنون نیز حفظ قدرت و هویت یهودی آن و ادامه تفوق اقتصادی، سیاسی و نظامی بر همسایگان است. جنبش صهیونیسم از اواخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم همواره یهودیان را به تشکل‌های گروهی و حزبی ترغیب می‌کرد. هدف تجمع همه افراد یهودی در چارچوب احزاب و گروه‌های مختلف بوده و از اینجا سه گرایش عمده در میان اقوام یهودی پدید آمد که بیشتر اعضای آن‌ها به صهیونیسم سیاسی وفادار و همه آن‌ها در

ایده برپایی دولت ویژه یهودیان هم‌نظر هستند. این سه گرایش عبارت‌اند از: گرایش صهیونیسم کارگری سوسیالیستی، گرایش صهیونی راست و گرایش دینی؛ که این گرایش اخیر خود یک جناح صهیون دینی و جدید است و لذا با وجود تفاوت شیوه، هدف همه این گرایش‌ها متفاوت مارکسیستی، سوسیالیستی، محافظه‌کار، لیبرال، دینی و... توانسته‌اند در سایه ایدئولوژی واحد که همان صهیونیسم است گرد هم آیند. به روایت دیگر، «در نظام سیاسی-حزبی اسرائیل دو جریان اصلی و تعیین‌کننده وجود دارد. جریان راست تحت عنوان گروه‌بندی لیکود و جریان چپ تحت عنوان گروه‌بندی کارگر که ابتکار عمل بازی قدرت در عرصه سیاسی اسرائیل را در اختیار داشته و به نوبت یا در کنار هم قدرت سیاسی را در اختیار می‌گیرند. بنا به اعتقاد برخی دیگر از پژوهشگران، احزاب اصلی و عمده اسرائیل با توجه به گرایش‌های ایدئولوژی‌شان به احزاب دست راستی، مذهبی و چپی تقسیم می‌شوند که به نظر می‌رسد از شمول و قدرت تبیین بالاتری برخوردار باشد.»

احزاب دست راستی

احزاب راست‌گرای سکولار اسرائیل به دو بخش تقسیم می‌شود: راست واقع‌گرا و راست افراطی. حزب لیکود، نماینده راست واقع‌گراست که مواضع آن از میانه تا مرز راست افراطی امتداد دارد؛ اما راست افراطی، شامل جنبش‌های تسومت، مولیدت (که این دو جنبش، سکولار هستند) و جنبش هتخیا است که این یکی، جنبش مختلطی است که عناصر مذهبی و ملی‌گرا را دربر می‌گیرد. راست افراطی نیز شامل گوش امونیم^۱ و سازمان صهیونیست کاخ است که این دو جنبش، اصول‌گرا، مذهبی و نژادگرا (ملی‌گرا) هستند. بینش این احزاب سیاسی مبهم است و از این جهت شبیه جنبش‌های مردمی فاشیستی است. با وجود این می‌توان گفت که بینش «گوش امونیم و کاخ» تا حدودی با یکدیگر هماهنگ است.

دو جناح راست‌گرا - چه واقع‌گرا و چه افراطی - معتقد به سرزمین اسرائیل هستند و با عقب‌نشینی از حتی یک وجب آن مخالفند؛ بنابراین هر دو آنها معتقدند که باید از

1 Gush Emunim.

عنصر انسانی فلسطینی خلاص شد و یا باید او را اخراج، محاصره و منزوی کرد. ریشه‌های راست سکولار به جنبش صهیونیسم اصلاح‌گرا و اندیشه‌های ژابوتینسکی باز می‌گردد. وی با نگرش‌های کارگری و انسانی مخالف بود و می‌خواست که به‌زور، یک رژیم صهیونیستی در سراسر سرزمین فلسطین تاسیس شود و فلسطینیان اخراج شوند. اندیشه ملی‌گرایی افراطی مبنای اصلی مفاهیم اردوگاه راست و مواضع آن نسبت به قضایای اصلی مربوط به سیاست خارجی و امنیتی و قضیه اعراب است. اصول احزاب راست (مذهبی و سکولار، افراطی و واقع‌گرا) بدین ترتیب است: شک به اغیار (اعراب)، مخالفت با عقب‌نشینی از زمین‌های اشغال شده عربی در سال ۱۹۶۷، ضرورت شهرک‌سازی گسترده یهودی و مشروعیت بخشیدن به آن، ضرورت ایفای نقش اسرائیل در منطقه و تعلق آن به غرب و ارتباط اندام‌وار (ارگانیک) آن با ایالات متحده آمریکا.

تعداد گروه‌های دست راستی افراطی از گروه‌های کوچک دست چپی موجود در اسرائیل کمتر نیست. این گروه‌ها در مقام شعار بیشتر به محلات پایین اسرائیل نظر دارند. جایی که مردمانش فکر می‌کنند دست راستی‌ها تنها راه ممکن برای تغییر دولت در اسرائیل و بهبود وضعیت آن‌ها می‌باشند. به‌هرحال گرایش راست هم از جمله گرایش‌های دارای نفوذ در اسرائیل است.

به‌طور کلی وجه اشتراک احزاب راست‌گرا عبارت بود از:

تشکیل اسرائیل بزرگ با استفاده از نیروی نظامی.

۱- عدم خروج از سرزمین‌های اشغالی؛

۲- توسعه شهرک‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی؛

۳- مخالفت با تشکیل هرگونه حکومت فلسطینی؛

۴- مخالفت با هرگونه صلحی که در آن اسرائیل مجبور به باز پس دادن سرزمین‌های اشغالی شود؛

۵- فراخوانی یهودیان از سراسر عالم.

حزب لیکود

لیکود به عبری به معنای استحکام است. لیکود از احزاب راست‌گرای سکولار

در اسرائیل است. این حزب با هدف ایجاد یک تشکل پارلمانی با جهت‌گیری راست‌گرایانه در قبال حزب کارگر و دستیابی به حکومت، بنیانگذاری شد. این حزب تاکنون چندین نوبت موفق به تشکیل دولت شده است. در انتخابات سال ۱۹۹۹ انتخابات زودرس موجبات شکست نتانیاهو را در قبال ایهود باراک فراهم کرد ولی در انتخابات سال ۲۰۱۵ با کسب ۳۰ کرسی از ۱۲۰ کرسی کنست در جایگاه نخست قرار گرفت. احزاب ملی‌گرا و مذهبی به‌طور بالقوه متحدان حزب لیکود محسوب می‌شوند. در حال حاضر نیز بیش از یک دهه حاکم بلامنازع رژیم اسرائیل است

صلح از نگاه لیکود

«در لیکود سیاست نسبت به صلح در اولویت قرار دارد؛ چراکه صلح باید بر مبانی مستحکم عینی، صرف‌نظر از فرماندهان و رهبران، استوار باشد. تفاوت اسرائیل و اعراب، در ارزش‌های سیاسی مربوط به دموکراسی و حقوق بشر است. همان‌گونه که نتانیاهو در کتابش اشاره می‌کند، این نگرش، ناشی از این دیدگاه است که آن «صلح» که در خاورمیانه قابل تحقق است، صلحی است که بر امنیت یعنی بازدارندگی استوار است؛ چون اسرائیل، تنها رژیم دموکراتیک در منطقه است درحالی‌که همه کشورهای عربی، نظام‌هایی استبدادی دارند؛ بنابراین «صلح بازدارنده» تنها جایگزین ممکن است؛ زیرا هراندازه که اسرائیل، نیرومندتر باشد اعراب بیشتر ابراز تمایل می‌کنند که با آن پیمان صلح امضا کنند. بدین جهت، امنیت، یعنی نیروی بازدارنده مبتنی بر قدرت برتر، عنصر حیاتی صلح است و جایگزینی ندارد.

حزب تسومیت

«تسومیت به معنی راه‌های مختلف است که به دشمنی شدید با فلسطینی‌ها مشهور است. این حزب بر جدایی دین از دولت و بهبود اوضاع طبقات فقیر جامعه تاکید می‌کند.» «تسومیت حزب تندروی قومی است که رافائل ایتان رئیس ستاد سابق ارتش در سال ۱۹۸۳ به وجود آورد. اعضای اولیه این حزب از کیبوتص‌ها، موشافیم و نظامیان تحت امر ایتان بودند.

صلح از نگاه تسومیت

۱. سرزمین اسرائیل از آن اسرائیلی‌هاست؛
۲. ضرورت اقامت در تمامی سرزمین‌های اسرائیل؛
۳. صلح با اعراب بدون واگذاری یک وجب از خاک اسرائیل؛
۴. بازگشت و عمل به فرهنگ و سنن عبری؛
۵. تعمیق فرهنگ صهیونیسم.

حزب اسرائیل بعالیا

بسیاری از بنیان‌گذاران رژیم صهیونیستی در محلی واقع در حدود ۵۰۰ مایلی مینسک (پایتخت بلاروس) متولد شده‌اند. آن‌ها به همراه خود نه‌تنها یک ایمان سوزان به صهیونیسم بلکه اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی را نیز آوردند. در عرصه‌ی سیاست دو حزب اسرائیل بعالیا (اسرائیل در مهاجرت) و اسرائیل بیتنو (اسرائیل خانه‌ی ما) توسط مهاجران روس پدید آمد؛ اسرائیل بعالیا توسط ناتان شارانسکی در سال ۱۹۹۶ پدید آمد، اما محبوبیت او در اسرائیل به خاطر رقابت با حزب اسرائیل بیتنو کاهش یافت. کاهش نمایندگان حزب در انتخابات سال ۲۰۰۳ به دو نفر، موجب شد به حزب لیکود بپیوندند و در نهایت در لیکود ادغام شد. این حزب توانست در همان دهه ۹۰ خود را به‌عنوان بزرگترین گروه متمایز مطرح کند.

در عرصه‌ی سیاست دو حزب اسرائیل بعالیا (اسرائیل در مهاجرت) و اسرائیل بیتنو (اسرائیل خانه‌ی ما) توسط مهاجران روس پدید آمد؛ اسرائیل بعالیا توسط ناتان شارانسکی در سال ۱۹۹۶ پدید آمد، اما محبوبیت او در اسرائیل به خاطر رقابت با حزب اسرائیل بیتنو کاهش یافت. کاهش نمایندگان حزب در انتخابات سال ۲۰۰۳ به دو نفر، موجب شد به حزب لیکود بپیوندند و در نهایت در لیکود ادغام شد. این حزب توانست در همان دهه ۹۰ خود را به‌عنوان بزرگترین گروه متمایز مطرح کند.

صلح از نگاه اسرائیل بعالیا

دیدگاه‌های صهیونیستی شارانسکی که از آن به‌عنوان دیدگاه‌های جدید صهیونیستی

یاد می‌شود مبتنی بر این اصل است که هرگونه اعطای امتیاز به طرف فلسطینی باید مبتنی بر تغییر و تحول در رفتار و گفتار فلسطینیان باشد؛ بنابراین پیش شرط هرگونه حرکتی که در نهایت به اعطای امتیاز به طرف فلسطینی بینجامد این است که فلسطینیان صرف نظر از توقف تحریک به خشونت، مبتنی بر اصلاح دیدگاه افراطی علیه یهودیان از به کارگیری ادبیاتی که بیانگر نفی مشروعیت اسرائیل و صهیونیسم است خودداری کنند.

حزب اسرائیل بیتنو^۱

اسرائیل بیتنو (اسرائیل خانه ماست) یک حزب ملی راست‌گرای افراطی است که در سال ۱۹۹۹ تاسیس شد. این حزب که در آغاز به عنوان شاخه لیکود در روسیه فعالیت می‌کرد، توسط آویگدور لیبرمن، رییس دفتر نتانیا هو و یهودی مهاجری که از شوروی سابق به سرزمین‌های اشغالی رفت تاسیس شد تا نماینده مهاجران افراطی، خصوصاً - یهودیان مهاجر روس باشد.

بزرگترین موفقیت این حزب در انتخابات ۲۰۰۹ به دست آمد که با کسب ۱۵ کرسی سومین حزب بزرگ پارلمان (پس از کادیم و لیکود) شدند و دولت ائتلافی به ریاست بنیامین نتانیا هو را با حزب لیکود تشکیل دادند.

صلح از نگاه اسرائیل بیتنو

آویگدور لیبرمن رهبر حزب، بارها مخالفت صریح خود را با مذاکرات سازش اعلام کرده زیرا مدعی است که هیچ دستاوردی برای رژیم صهیونیستی نداشته است. وی می‌گوید: «من با صرف نظر از حتی یک وجب از خاک اسرائیل مخالفم. من تفکر دو کشور برای دو ملت را تأیید می‌کنم ولی یک و نصف برای یک ملت واحد و نصف برای کشور دیگر مخالفم؛ بنابراین با تفکر زمین در مقابل صلح مخالفت می‌کنم، موافق مبادله اراضی و ساکنان بوده و با هر مذاکره سیاسی با فلسطینی‌ها که بر پایه این اصل نباشد مخالف هستم.»

1 Yisrael Beiteinu.

حزب مولیدت

مولدیت (میهن) یک حزب راست‌گرای به‌شدت قومیت‌گرا و از دشمنان سرسخت فلسطینیان و اعراب است. این حزب را سرلشکر رحبعام زئیفی (معروف به گاندی) اندکی پیش از انتخابات سال ۱۹۸۸ با شعار ترانسفر (که از نظر مولیدت به معنی تبعید تمامی ساکنان فلسطینی کرانه باختری و نوار غزه به کشورهای عربی است)؛ بنیانگذاری کرد

۶۳

صلح از نگاه مولیدت

مولیدات به لحاظ فکری، در بیشتر موارد مواضع مشترکی با افراطی‌ترین احزاب جناح راست دارد از جمله اینکه: شهر بیت‌المقدس یکپارچه پایتخت همیشگی اسرائیل است؛ مخالفت با هر نوع عقب‌نشینی از اراضی اشغالی؛ گسترش عملیات شهرک‌سازی در اراضی اشغالی، به رسمیت نشناختن ملت فلسطین و بی‌اعتنایی نسبت به تمامی حقوق و خواسته‌های او؛ خودداری از به رسمیت شناختن ساف یا مذاکره با آن؛ مخالفت مطلق با هر نوع خودمختاری فلسطینیان؛ بهره‌گیری از امکانات و شیوه‌هایی خشونت‌آمیزتر و فراگیرتر به‌منظور سرکوب قیام مردم فلسطین (انتفاضه) و دادن اختیارات کامل به ارتش برای مقابله با قیام‌کنندگان؛ بسط حاکمیت اسرائیل بر کرانه‌ی باختری و نوار غزه پس از اخراج فلسطینیان از آن (برخلاف سایر احزاب تندروی جناح راست، مولیدات خواهان بسط فوری حاکمیت اسرائیل بر این مناطق نیست). حزب مولیدت شرط برخورداری فلسطینیان سال ۱۹۴۸ که دارای تابعیت اسرائیل‌اند، از حقوقی برابر را انجام تمامی وظایف شهروندی مانند خدمت سربازی یا خدمتی ملی معادل دو برابر دوره خدمت سربازی و اثبات وفاداری و تعهد آنها نسبت به دولت اسرائیل می‌داند.

حزب خانه یهودی^۱

خانه یهودی حزب سیاسی مذهبی و صهیونیست اسرائیلی است که در سال ۲۰۰۸ به‌عنوان جایگزین حزب ملی مذهبی تاسیس شد. این حزب مخالف جدی تاسیس کشور

1 The Jewish Home.

فلسطین است و مهمترین طرفدار گسترش شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه باختری و بلندی‌های جولان است. رعایت حقوق بشر، آزادی‌های مذهبی و حفظ محیط‌زیست از دیگر مسایل مورد توجه این حزب است.

صلح از نگاه خانه یهودی

نفتالی بنت معتقد است که رهبران فلسطینی فقط کرانه غربی را نمی‌خواهند بلکه کل خاک اسراییل را می‌خواهند. عنوان می‌دارد اسراییل باید حدود ۶۰ درصد از کرانه غربی را به خاک خود ضمیمه کند. با هرگونه امتیاز دادن به فلسطینی‌ها مخالف است و می‌گوید از تمام توانش استفاده خواهد کرد که کشوری به نام فلسطین تشکیل نشود. خانه یهودی، تنها حزب حاضر در دولت اسراییل که مخالف تاسیس کشور فلسطین در غرب رود اردن به هر شکل و ترتیبی است.

حزب اتحاد ناسیونالیستی^۱

اتحاد ناسیونالیستی (هئود هلتومی) یک ائتلاف راست افراطی است که ماه مه ۱۹۹۹ به‌وسیله سه حزب کوچک راست افراطی یعنی مولیدت و حیروت جدید و تکوما تاسیس شد. در اوایل سال ۲۰۰۰ حزب اسراییل بیتنو به رهبری آویگدور لیبرمن نیز، به اتحاد ناسیونالیستی پیوست.

صلح از نگاه اتحاد ناسیونالیستی

اتحاد ناسیونالیستی با تشکیل یک کشور مستقل دیگر میان دریا و رود اردن مخالف بوده و بر تلاش برای برقراری صلح واقعی بر پایه توافق طرف‌ها تاکید می‌کند؛ و خاطرنشان می‌کند که آوارگان فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه باید بر پایه توافق (تبادل ساکنان) از منطقه خارج شوند و در کشورهای عربی یعنی در مناطقی که یهودیان از آن مهاجرت کردند، سکونت کنند.

«بنیامین الون از جمله رهبران این حزب حق بازگشت آوارگان فلسطینی را به

1 Nationalist union.

موطن خود نمی‌پذیرد. وی در سال ۲۰۰۳ طرحی را به پارلمان رژیم صهیونیستی ارائه کرد که به موجب آن بیش از ۲۰۰ هزار فلسطینی ساکن قدس آواره می‌شدند و بر اخراج فلسطینی‌ها از قدس تاکید جدی دارد. نکته جالب توجه این است که او اخراج فلسطینی‌ها از سرزمین فلسطین و ساکن شدن آن‌ها در اردن را راه‌حلی برای پایان یافتن مشکل آوارگان فلسطینی می‌داند.»

احزاب دست چپی

۶۵

منظور از احزاب چپ، احزاب وفادار به مرام سوسیالیستی است که در مجموع در قالب صهیونیسم چپ نقش مهمی در سیاست اسرائیل ایفا کرده‌اند. وجود کانون‌های مناقشه برانگیز در داخل این طیف، گروه‌های چپ متعددی در اسرائیل به وجود آورده که از طریق اتخاذ سیاست‌های واگرایی و یا همگرایی نقش متفاوتی در جامعه داشته‌اند. عمده این کانون‌ها عبارت‌اند از:

یکم. سیاست خارجی؛ این که در قبال مسئله مبارزه با امپریالیسم و حمایت از جنبش‌های سوسیالیستی، آن‌هم در زمانی که این مبارزه و یا حمایت در مقام تعارض با آرمان‌های صهیونیستی باشد، چگونه سیاستی باید اتخاذ کرد؟

دوم. مبارزه طبقاتی؛ در مقابل کارفرمایان یهودی فلسطین و جبهه سرمایه‌داری داخل صهیونیسم چه سیاستی باید پیشه کرد؟

سوم. انترناسیونالیسم سوسیالیستی؛ با سرمایه‌داری فلسطین باید جداگانه یا متحد با کارگران و دهقانان فلسطینی عمل کرد؟

اختلاف موجود در این سه محور، احزاب چپ را دچار تنوع و تعدد می‌کند که مهمترین آن‌ها در ادامه معرفی می‌شوند.

حزب کارگر^۱

حزب سوسیال‌دموکرات کارگران اسرائیل ما پای، بزرگ‌ترین حزب اسرائیل از هنگام پیدایش آن می‌باشد که در سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ با وحدت هاپوئل هاتزایر و احدوت

1 Labor .

هعفورا شکل گرفت و در زمان بن گوریون توانست عنوان مهمترین حزب دوره یشوف را به خود اختصاص دهد. این حزب دارای نقش بلامنازعی در زمان بن گوریون بود و نفوذ آن تا سطح انتخابات هیستدروت و سیاست‌گذاری‌های کارپردازی یهودی نیز می‌رسید. این حزب در سال ۱۹۸۶ در اتحادیه دیگری با احدوت هعفودا و رافی، حزب کارگر اسرائیل را تشکیل داد. این حزب، اتحادیه‌های تجاری، هیستدروت، مجلس و آژانس یهود را تحت سیطره خود داشت و قوی‌ترین حزب چه در جنبش جهانی صهیونیست و چه در ساخت انتخاباتی با یهودیان فلسطین به شمار می‌رفت. گرایش اصلی این حزب سوسیالیست عمل‌گرایانه بود که با مارکسیسم فاصله زیادی داشت.

حزب کارگر تا دهه ۱۹۷۱ در عرصه انتخابات موفق عمل نمود و در پارلمان‌های هفتم و هشتم کرسی‌های بسیاری را احراز کرد؛ اما طی سال‌های بعد قدرت آن رو به افول نهاد تا جایی که دچار اختلافات درونی نیز گردید. آخرین دوره‌های که حزب کارگر در راس قدرت قرار گرفت انتخابات سال ۱۹۹۹ بود که ایهود باراک طی ائتلاف با احزاب میانه‌روی مانند گیشر و میماد به قدرت رسید.

صلح از نگاه حزب کارگر

حزب کارگر در سیاست خارجی از سازش و مصالحه ارضی برای تامین امنیت حیاتی اسرائیل، ضمن حفظ ماهیت دموکراتیک، صهیونیستی و یهودی این رژیم حمایت می‌کند. این حزب خواهان امضای معاهدات صلح با همسایگان و تداوم مذاکرات صلح با فلسطینیان بر مبنای همزیستی مسالمت‌آمیز با تاکید بر پایتختی بیت‌المقدس است. از دیدگاه سیاسی حزب کارگر قایل به صلح با اعراب و ارایه راه‌حل میانه برای مسئله اشغال مناطق اشغالی فلسطین و جولان می‌باشد؛ یعنی نه به اشغال کامل اعتقاد دارد و نه به عقب‌نشینی کامل (طبق قطعنامه ۲۴۲ و ۲۳۸) پایبند است. در تشریح سیاست خارجی و راهبرد صلح حزب کارگر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تداوم مذاکرات با فلسطینی‌ها تا تعیین وضعیت نهایی در راستای اجرای قرارداد اسلو با شیوه‌های توأم با تاخیر همیشگی و برای کسب امتیازات بیشتر از فلسطینی‌ها و شناسایی از سوی آن‌ها برای حفظ سلطه خود، حزب کارگر حق تعیین سرنوشت

داخلی را برای فلسطینی‌ها به رسمیت می‌شناسد و لذا تاسیس حکومت خودگردان فلسطینی را با حاکمیت محدود پیشنهاد می‌کند. پذیرش اصل یاد شده منوط به این است که امنیت اسرائیل مورد تهدید قرار نگیرد و به عادی‌سازی روابط اسرائیل با همسایگان عرب منجر شود.

۲. عدم پذیرش حق بازگشت فلسطینی‌ها به سرزمین‌های اشغالی.

۳. عدم پذیرش بازگشت به مرزهای ۱۹۴۷ با این ادعا که بازگشت به این مرزها قابلیت دفاعی اسرائیل را کاهش می‌دهد.

۴. موضوع تامین آب باید از قسمت‌های اساسی و مهم هرگونه موافقت‌نامه صلح احتمالی باشد.

۵. تلاش برای امضای توافقنامه صلح با دولت لبنان بدون دخالت سوریه در راستای تخلیه نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان.

حزب میپام^۱

میپام (مقلیگت هبو عالیم همئو حیدت یا حزب متحد کارگران) یک حزب سوسیالیستی صهیونیستی است که در سال ۱۹۴۸ با اتحاد دو حزب کارگری صهیونیستی «هشومیر هتسصیر» و «احدوت هسودا - بوعالی تسیون» به وجود آمد. این دو حزب که در مقایسه با حزب میپای تمایلات چپ‌گرایانه‌ی بیشتری داشتند، به انضمام چند گروه چپ‌گرای کوچک دیگر و عده‌ای از شخصیت‌ها و در راس آنها موشی سینه فرمانده کل هاگانا در اواسط دهه چهل، با یکدیگر متحد و حزب میپام را به‌عنوان دومین حزب بزرگ چپ در اسرائیل تشکیل دادند.

صلح از نگاه میپام

«میپام بر مذاکره با هر یک از نمایندگان فلسطینی به شرط آن که نماینده فلسطینی طرف مذاکره قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل را پذیرفته باشد و از مبارزه مسلحانه امتناع ورزد و شناسایی متقابل موجودیت اسرائیلی و فلسطینی به‌عنوان

1 Mapam.

پایه‌ای برای مذاکرات تاکید نموده است.»

حزب میرتص^۱

میرتص یک فراکسیون پارلمانی-انتخاباتی است که در مارس ۱۹۹۲ و در آستانه برگزاری انتخابات دوره سیزدهم کنست از سه حزب مایام، راتس و شینوی شکل گرفت. واژه میرتص از حرف اول مایام تشکیل شده است. در آغاز این نام، شعار انتخاباتی برای این فراکسیون بود؛ اما بعدها به‌عنوان نام اصلی حزب انتخاب شد. انگیزه اصلی تشکیل این فراکسیون، فشرده کردن صفوف نیروهای صلح‌خواه یهودی در اسرائیل به‌ویژه نیروهای فعال در بخش‌های چپ جغرافیای حزبی حزب کار، به‌منظور دستیابی به کرسی‌های بیشتر در کنست و افزایش قدرت اردوگاه چپ و حذف لیکود-حزب حاکم آن دوره- از قدرت بود.

صلح از نگاه میرتص

حزب چپ‌گرای میرتص خواستار حل‌وفصل نزاع اسرائیلی - فلسطینی از طریق تشکیل دولت مستقل فلسطین و به رسمیت شناختن آن است. جالب آنکه این حزب «مرزهای ۱۹۶۷» را به‌عنوان مبنای حل‌وفصل یادشده البته با تغییراتی توافقی و بر مبنای تبادل اراضی می‌پذیرد. از دید این حزب بحران‌ها و دشواری‌های اقتصادی اسرائیل ریشه در تداوم اشغال سرزمین‌های فلسطینی دارد و حل‌وفصل نزاع دیرپای اسرائیلی - فلسطینی را به‌عنوان مقدمه رفع این دشواری‌ها می‌داند.

احزاب مذهبی

«احزاب و جنبش‌های مذهبی دینی در اسرائیل، وابسته به ایدئولوژی‌های برگرفته از آیین یهودی‌اند و همگی خواستار احترام به احکام شریف یهود (هالاخاه) در جامعه هستند. این احزاب و جنبش‌ها در دو گروه اصلی نمایان می‌گردند: ۱. ها- میزراحی ۲. هاپوئلها- میزراحی^۲ (که از سال ۱۹۵۶ به حزب مفدال تغییر نام داد).» (اسلامی،

1 Meretz.

2 Ha-Poel Ha-Mizrahi.

۱۳۸۸: ۲۷۳) «با رجوع به آمار شش دوره اول انتخابات پارلمان اسرائیل معلوم می‌شود که احزاب مذهبی در حیات سیاسی این جامعه نقش قابل توجهی داشته‌اند.»

حزب مفدال (جنبش‌های ها- میزراحی و هاپوئل ها- میزراحی)

نخستین سازمان دینی صهیونیستی در سال ۱۹۰۲ با نام جنبش هامیزراحی (میزراحی) پدید آمد و بنیان‌گذار آن خاخام اسحاق یعقوب رینز بود. تاسیس این نهاد واکنش در برابر نفوذ روزافزون موج سکولاریسم در زمینه آموزش در میان یهودیان بود. مجمع مؤسس اتحادیه جدید همیزراحی در ماه مارس ۱۹۰۲ در شهر ویلنا در کشور لیتوانی با شرکت ۷۲ تن از اعضای گروه صهیونیست‌های متدین به ریاست رینز تشکیل گردید و تاسیس اتحادیه هامیزراحی را تصویب کرد.

میزراحی، به معنای مرکز روحانی است که اگرچه تمامی اعضا آن مذهبی می‌باشند، لیکن بر خلاف بعضی از هم‌کیشان خود از حیات سیاسی صهیونیسم نیز دفاع می‌کنند. از نظر میزراحی بین مذهب و صهیونیسم نه‌تنها هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد، بلکه اساساً صهیونیسم تحقق عینی فرایند رستگاری می‌باشد.

در سال ۱۹۵۶ از اتحاد و ادغام دو حزب میزراحی و هاپوئل میزراحی، حزب مفدال (حزب ملی مذهبی) تشکیل شد که این حزب در تمام دولت‌های ائتلافی اسرائیل شرکت داشته است. پایه و اساس ایدئولوژی حزب، صهیونیسم دینی است. این حزب به‌حق تاریخی ملت یهود در فلسطین و به مفهوم ارض کامل اسرائیل اعتقاد عمیق دارد؛ و بر این اساس سکونت در فلسطین امری کاملاً مشروع است. البته حزب مفدال همانند دیگر احزاب اسرائیلی گرفتار انشعاب‌های متعدد بوده است؛ که مهمترین انشعاب‌ها منجر به ظهور جنبش ایمان (گوش آمونیم) در سال‌های دهه ۱۹۷۰ است.

صلح از نگاه مفدال

حزب مفدال در زمینه سیاست خارجی بر این باور است که پیروزی نظامی سال ۱۹۶۷ سرآغاز تحقق وعده پروردگار، دایر بر بازگشت قوم برگزیده آن به موطن آبا و اجداد است و بنابراین بر اساس پیشگویی‌های توراتی، کرانه غربی رود اردن و نوار غزه

که در جنگ ۱۹۶۷ به دست اسرائیل افتاد، جزء خاک اسرائیل بوده و آن دو منطقه و نیز شهر قدس پایتخت ازلی ملت اسرائیل باید به خاک اسرائیل ضمیمه گردند و بلندی‌های جولان نیز باید تحت حاکمیت دولت اسرائیل و تابع قوانین اسرائیل باشند. در مورد فلسطینیان ساکن این نواحی سیاست حزب بر این است که آنان باید میان تابعیت اسرائیل و تابعیت هر دولت دیگر که بخواهند مخیر گردند و از استقلال دینی برخوردار شوند و اماکن مقدس ادیان مختلف تحت یک اداره دینی مستقل قرار گیرد و وضع آوارگان ساکن اردوگاه‌ها در داخل قلمرو اسرائیل روشن شود و جذب اقتصاد اسرائیل گردد. این حزب همیشه خواستار صلح دایم با کشورهای غربی بوده است.

حزب گوش آمونیم (جماعت مؤمنان)

گوش امونیم یک عبارت عبری به معنای «گروه مؤمنان» و نام جنبش صهیونیستی با زمینه‌های دینی (حلولی اندام‌وار) است و خواهان صهیونیستی شدن تا بالاترین درجه ممکن است. این جنبش یک حزب نیست، بلکه یک جنبش صهیونیستی افراطی کوچ‌نشین است که به هیچ‌چیز جز حفظ سرزمین اسرائیل پایبند نیست؛ اما گرایش دینی آن باوجود روشن بودن، یک گرایش دینی حلولی است و از همین‌جا دین و قومیت در یکدیگر آمیخته می‌شوند.

این جنبش پس‌ازآنکه شماری از اعضای حزب مفدال از رهبری حزب، نافرمانی کردند - زیرا با پیوستن به دولت ائتلافی رابین موافقت کرده بود- به‌طور رسمی پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و در پایان زمستان ۱۹۷۴ تاسیس شد.

صلح از نگاه گوش آمونیم

این جنبش با رویکرد به آموزه‌های ربی آبراهام کوک و تفاسیر عرفانی قوم یهود، با شدت هرچه بیش‌تر به پاکسازی ارض اسرائیل و تصرف تمام سرزمین‌های تورات برآمد. بر پایه تفکر گوش آمونیم تمام یهودیان در برابر تحقق رهایی کامل سرزمین‌های توراتی، مسئول و دارای رسالت دینی بوده و تا تمامیت ارضی سرزمین اسرائیل تحقق نیابد، آزادی معنوی و اخلاقی یهود به‌عنوان یک هدف مقدس نیز به تاخیر خواهد

افتاد. از این رو از نظر گوش امونیم، نگهداری و حفظ سرزمینهای اشغالی در ژوئن ۱۹۶۷ در چارچوب دولت اسراییل وظیفه‌ای الهی است که ملاحظات انسانی یا عملی در آن دخالتی ندارد.

حزب شاس^۱

حزب شاس یکی از احزاب مذهبی بنیادگرا است. در سال ۱۹۸۴ میلادی تاسیس شد و نماینده یهودیان شرقی (سفاردی‌ها) سخنگوی آنان است. این حزب اندکی پیش از انتخابات سال ۱۹۸۴ توسط اعضای سفاردی حزب اگودات اسراییل و تشویق خاخام العازر شاخ و خاخام عوبادیا یوسف (خاخام بزرگ یهودیان شرقی) تاسیس شد. موفقیت‌های پی‌درپی حزب شاس در انتخابات تا حدودی از ادامه حضور فعال یهودیان سفاردی در صحنه سیاست و آگاهی بیشتر آنان از موقعیت انتخاباتی قوی خود و تمایل شدید بسیاری از آنان برای داشتن حزبی سیاسی حکایت می‌کند.

حزب شاس سعی می‌کند دولت و جامعه بر اساس تورات و تعالیم دین یهود (هلاخا) حرکت کند. همچنین بر مسایل مذهبی، تامین منافع مادی پیروان خود و خدمت به نهادها و تشکیلات وابسته تاکید می‌کند و به موضوعات سیاست خارجی و امنیت شامل مسایل سرزمین‌های اشغالی و موضع‌گیری در برابر ملت فلسطین و حل مسالمت‌آمیز بحران خاورمیانه اهمیت زیادی نمی‌دهد.

صلح از نگاه شاس

این حزب در زمینه مسایل سیاست خارجی برنامه روشن و ثابتی ندارد. ادعا دارد ارض اسراییل به ملت اسراییل و تورات تعلق دارد و بر همین اساس با عقب‌نشینی از غزه و کرانه غربی مخالفت می‌ورزد و خواهان اسکان یهودیان در آنهاست. اگرچه رهبر حزب بیرتس، در هنگام تاسیس آن به استناد نص تورات که هر کس یک تن از ملت اسراییل را نجات دهد، مانند آن است که همه مردمان جهان را نجات داده باشد با این عقب‌نشینی موافقت کرده بود. با این همه حزب شاس در سال ۱۹۸۴ با اصل گفتگو میان اسراییل و ساف

1 Shas.

موافقت نمود و در سال ۱۹۸۹ نیز برنامه حزب کارگر دایر بر صلح با اعراب را تاکید کرد. در مجموع اعتقاد حزب شاس بر این است که اگر یک صلح واقعی تحقق یابد، تصمیم به واگذاری اراضی در برابر صلح باید با مقامات مجاز و خاخام‌های بزرگ اسرائیل باشد.

حزب آگودات اسرائیل^۱ (وحدت اسرائیل)

جنبش آگودات اسرائیل در سال ۱۹۱۲ به‌عنوان یک تشکیلات دینی تاسیس شد و دربردارنده همه گروه‌های دینی ارتدکس در آلمان و لهستان و لیتوانی (به‌عنوان یک مجموعه متحد) بود که مخالف جنبش صهیونیسم و تلاش آن جنبش برای تغییر ساختار و مضمون زندگی یهود بودند. آگودات اسرائیل، هم‌چنین با تمام جنبش‌های سکولار دیگر مثل حزب بوند و یهودیت اصلاح‌طلب به مبارزه برخاست.^۲

صلح از نگاه آگودات اسرائیل

این حزب با عقب‌نشینی حتی یک وجب از سرزمین اسرائیل مخالف است و بر ضرورت تشدید عملیات شهرک‌سازی برای یهودیان و توسعه دامنه آن در همه اراضی اسرائیل تاکید می‌کند.

حزب یهودوت هتوراه^۳ (یهودیت تورات)

اتحاد یهودیت توراتی (یهودوت هتوراه هماوحدت) ائتلافی از دو حزب سنت‌گرای یهودی آگودات اسرائیل و دگل تورات است که از سال ۱۹۹۲ در انتخابات پارلمان اسرائیل (کنست) با یک فهرست مشترک شرکت می‌کنند. این دو حزب توافق کاملی در مورد موضوعات سیاسی ندارند اما توانسته‌اند ائتلاف خود را در طول این سال‌ها حفظ کنند تا کرسی‌های بیشتری را در پارلمان به دست آورند. یهودیت توراتی در انتخابات ۲۰۱۳ بود که به ۷ کرسی پارلمان رسیدند.^۴

1 Agudat Yisrael.

۲ خاخام «سولومون بروید» جزء بنیان‌گذاران حزب به شمار می‌رود. از رهبران بعدی حزب نیز می‌توان از خاخام «شلومو لورنس» خاخام «مائیرا براموویتس»، «اسحاق مائیر لیفین»، «خاخام ابراهام» و «خاخام مناصیم بورشی» نام برد.

3 Yehudit HaTorah.

۴ آنها در انتخابات ۲۰۱۵ نیز ۶ کرسی کنست را به دست آوردند.

صلح از نگاه یهودوت هتوراه

از مبانی فکری این حزب این است که تورات تکیه‌گاه اصلی سیاست دولت و قوانین و احکام آن است که در این صورت با دولت مدنی مخالفت می‌ورزد. از رهبران بانفوذ این حزب خاخام الیازر شاخ است.

یاکوب لیتزمن، رهبر حزب در سال ۲۰۱۳ طرحی را به کنست ارایه داد که هرگونه تصمیم‌گیری دولت درباره سرنوشت بیت‌المقدس در مذاکرات صلح را به تایید کنست مشروط می‌کند. آنها همچنین موضعی در قبال ادامه شهرک‌سازی در کرانه باختری ندارند.

حزب دیگل هتوراه^۱

«دیگل هتوراه (پرچم تورات) حزبی دینی و متعصب است که نمایندگی طایفه‌های لیتوانی را در میان خریدی‌ها به عهده دارد.»

صلح از نگاه دیگل هتوراه

دیگل هتوراه نسبت به اگودات اسرائیل دارای اعتدال بیشتری، به‌ویژه نسبت به مسایل مربوط به مناطق اشغالی و قضیه فلسطین می‌باشد. این حزب موافق عقب‌نشینی از مناطق اشغالی است و با تشکیل دولت فلسطینی خالی از سلاح نیز مخالفتی ندارد.

نتیجه‌گیری

الکساندر ونت، همکاری و منازعه دولت‌ها را پدیده‌ای مرتبط با «هویت» دولت‌ها تلقی می‌کند. ونت هویت را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند تلقی می‌کند که موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری است. به گفته ونت، هویت واجد یک ویژگی بیناذهنی است که همزمان دو نوع انگاره وارد فرآیند هویت‌سازی می‌شود: انگاره‌های خود و انگاره‌های دیگری.

ونت با بهره‌گیری از نظریه تعامل‌گرای نمادین، نحوه ساخته شدن این هویت‌ها را توضیح می‌دهد. او معتقد است هویت کنشگران از طریق فرآیند علامت‌دهی، تغییر و

1 Degel HaTorah.

پاسخ صورت می‌گیرد. از نظر وی ارتباط با یکدیگر بر اساس فهم‌های خود از یکدیگر در یک کنش اجتماعی صورت می‌گیرد. به اعتقاد ونت، همکاری و منازعه دولت‌ها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ و انگاره‌ها) معنا پیدا می‌کند نه در چارچوب ساختارهای مادی. او برخلاف واقع‌گرایان، آنارشی را دارای منطق و فرهنگ واحد نمی‌داند، بلکه معتقد است در آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ وجود داشته باشد: (۱) فرهنگ هابزی؛ (۲) فرهنگ لاکسی؛ (۳) فرهنگ کانتی.

در فرهنگ هابزی، منطق حاکم اصل «بکش یا کشته شو» است و نقش غالب، دشمنی است. این نظام، خودیاری واقعی است. امنیت، امری عمیقاً رقابت‌آمیز و حاصل جمع صفر است و معمای امنیت به‌طور خاص شدید است، اما نه به دلیل ماهیت سلاح‌ها، بلکه به دلیل نیاتی که به دیگران نسبت داده می‌شود.

در فرهنگ لاکسی اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند» حاکم است و نقش غالب در این فرهنگ، رقابت است. در این فرهنگ، رقبا برخلاف دشمنان از یکدیگر انتظار دارند به‌گونه‌ای عمل کنند که حق حاکمیتشان به رسمیت شناخته شود. البته این بدان معنا نیست که فرهنگ لاکسی نظام مبتنی بر حکومت کامل قانون و همکاری گسترده می‌باشد. رقبا انتظار دارند دیگران گاهی از خشونت برای اختلافات استفاده کنند اما این عمل را در چارچوب اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند»، انجام می‌دهند. اما در فرهنگ کانتی منطق حاکم شامل دو قاعده اساسی است: ۱- اختلافات بدون توسل یا تهدید به جنگ حل‌وفصل می‌شود (قاعده عدم خشونت)؛ ۲- در صورت تهدید طرف ثالثی علیه امنیت هر یک از آن دو، به‌صورت تیمی خواهند جنگید. نقش غالب در این فرهنگ، دوستی است و عدم خشونت و کمک متقابل محدودیت‌هایی در چگونگی اداره سایر موضوعات تحمیل می‌کند، اما در این محدوده، دوستان می‌توانند تعارضات (البته غیرامنیتی) چشمگیری هم داشته باشند.

در بررسی نگاه احزاب اسرائیلی به فرآیند صلح خاورمیانه، منطق حاکم اصل «بکش یا کشته شو» هابزی است و نقش غالب، دشمنی است. در این رژیم، معمای امنیت به‌طور خاص شدید است، اما نه به دلیل ماهیت سلاح‌ها، بلکه به دلیل نیاتی که به دیگران نسبت داده می‌شود.

همانطور که سطور پیشین اشاره شد بر اساس پارادایم سازه‌انگاری، رفتار احزاب و جریان‌های اسرائیلی در قبال موضوعات اساسی جامعه از جمله فرآیند صلح بر اساس فاکتورهای عینی نبوده، بلکه بر اساس هنجارهایی است که تاثیر مستقیم بر منافع و هویت یهودیان دارد، هنجارهایی که نقش محدود کننده برای احزاب بازی کرده و به مثابه معیاری برای رفتار آنان محسوب می‌شوند. فلذا مادامی که جریان‌های سیاسی مذهبی، مطالبه گر بخشی از خواسته‌های جامعه باشند، بر اساس چهارچوب سازه‌انگارانه رفتار خواهند کرد.^۱

اما از طرف دیگر، به نظر می‌رسد در هفتمین دهه از اشغال فلسطین، اتخاذ تصمیم درباره میزان واگذاری سرزمین‌های اشغالی به طرف فلسطینی به منظور پیشبرد روند صلح خاورمیانه یکی از چالش‌های کوچک رژیم اسرائیل است. «که اگر اسرائیل آن را پشت سر بگذارد با چالش‌های بسیار مهم‌تر و گیج کننده‌تری روبرو خواهد شد. مهمترین آنها دوگانگی قومی- مدنی اسرائیل است. همان‌گونه که گفته شد، اکنون واضح است که رویکرد جریان اصلی اسرائیل مبنی بر آشتی دادن تضادها از طریق صلح نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. از این رو دانش پژوهان پسا صهیونیست، به کمک رسانه‌های جمعی، گزینه‌های دیگری را مطرح کرده‌اند. یک گزینه این است که یک دولت قومی تشکیل شود که اجازه هیچ‌گونه مصالحه با فلسطینی‌ها را ندهد و رعایت اصل مساوات عدالت اجتماعی را برای اعراب اسرائیل و شهروندان محروم مورد انکار قرار دهد. چنین رویکردی را می‌توان نوعی از قوم مداری دانست که ارتباط تنگاتنگی با برداشت انعطاف‌ناپذیر از یهودیت دارد و در واقع، منتهی به قوم سالاری یا بنیادگرایی یهودی می‌شود. تا آنجا که می‌توان قضاوت کرد، این گزینه هم‌چنین به اقتصاد بازار آزاد و سرمایه‌داری گرایش دارد که هم‌اینک در اسرائیل رواج یافته است. گزینه دیگر، رویکرد جامعه مدنی است که دربرگیرنده عقیده تاریخی دانش پژوهان پسا صهیونیست بوده، اشتباهات گذشته را به احتمالات مثبت آینده مرتبط می‌سازد. این احتمالات،

۱. اسرائیل شاهاک پروفیسور اسرائیلی لهستانی‌الاصل و از بازماندگان هولوکاست بود که به تدریس شیمی در دانشگاه عبری اورشلیم اشتغال داشت. او که به عنوان یک متفکر لیبرال و طرفدار حقوق بشر شناخته می‌شود، در سال ۱۹۹۴ کتابی به عنوان «تاریخ یهود، دین یهود، سابقه سه‌هزار ساله» چاپ کرد. شاهاک در این کتاب سعی کرد تا اهمیت عامل «ایدئولوژی یهود» را بر اساس تصمیمات سیاست‌گذاران اسرائیل تشریح نماید. به اعتقاد وی تاثیر سایر عوامل بر سیاست‌های اسرائیل در مقایسه با عامل ایدئولوژی بسیار اندک است.

عبارتند از صلح فراگیر در فلسطین، دموکراسی واقعی و بالاخره جامعه مساوات طلب که قادر به امید بخشیدن به گروه‌هایی جمعیتی محروم و اقلیت‌های مظلوم باشد. این گزینه می‌تواند طرح و قاعده مدونی نه‌تنها برای اسرائیل، بلکه ترجیحا (به‌رغم آینده دورتر آن) برای ایجاد موجودیت سیاسی جدید بین رود اردن و دریای مدیترانه- یعنی یک فلسطین سکولار و دموکراتیک-باشد. بین این دو گزینه، نئوسه‌یونیست‌ها تاکنون دست بالا را دارند. آنها از امتیاز جدا بودن از اعمال گذشته در اذهان عمومی برخوردارند. از این‌رو، برخلاف سه‌یونیست‌های سنتی، هیچ‌گونه دغدغه خاطر و عذاب وجدان در مورد توصیف فصول ناخوشایند تاریخ سه‌یونیسم و اسرائیل، نظیر قتل‌عام و اخراج فلسطینی‌ها از سرزمینشان (که امروز تلویحا از آن دفاع می‌کنند) و تبعیض علیه یهودیان سفاردی و یهودیان ارتدوکس ندارند. برخلاف سه‌یونیست‌های سنتی، نئوسه‌یونیست‌ها قادر به ارایه یک آینده روشن- نه اینکه یک آینده دویاره شده بین دموکراسی سکولار و حکومت مذهبی قومی- یعنی آینده‌ای بنا نهاده شده بر اساس اولویت مسلم تئوکراسی قومی هستند. خلاصه، برخلاف سه‌یونیست‌های سنتی، نئوسه‌یونیست‌ها در صدد انجام کارهای غیرممکن و نقیضه‌گویی‌هایی از قبیل «اشغال روشن‌فکرانه» «سلاح پاک»، «قوم سالاری لیبرال» یا «دموکراسی قومی» نیستند.

نئوسه‌یونیست‌های سنتی به‌رغم ضعف «قرائت» رسمی‌شان از تاریخ اسرائیل، به کنترل دروس مقدماتی عمده موردنیاز در علوم انسانی ادامه می‌دهند و هنوز در حال تلاش برای حفظ توهم یک جامعه قومی و درعین حال مدنی هستند. سه عامل می‌تواند بر این چشم‌اندازهای درواقع تیره‌وتار تاثیر بگذارد. عامل نخست، تعریف روشن‌تر اهداف تمام کسانی که خودشان را مدافع ایجاد جامعه مدنی و دموکراتیک در اسرائیل می‌دانند. تاکنون، این اهداف به‌وضوح تشریح نشده‌اند و برای این کار، ناگزیر باید به این پرسش پاسخ داده شود که به‌منظور حفظ حقوق مدنی و انسانی اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها چه موجودیتی می‌تواند جایگزین دولت-ملت یهودی شود. در مورد این‌گونه مسایل آشفتگی و ابهام بیشتری نسبت به تعیینات^۱ اردوگاه پساصه‌یونیسم وجود دارد. در همین راستا، از واژه «پساصه‌یونیسم» استفاده می‌شود، زیرا در حال این رهیافت از

۱ دهخدا: چیزهای مخصوص، حصه‌ها و بهره‌ها.

محدودیت‌های ایدئولوژی صهیونیستی کاملاً آزاد نیست.

عامل دوم، تمایل طرف فلسطینی به مشارکت علنی بر یک مبنای دموکراتیک برای یافتن راه‌حل مشترک است. برخلاف پسا صهیونیسم که یک پدیده یهودی است، این امر، یک فاز انتقالی خارج از صهیونیسم است؛ اما مقصد آن کجاست؟ ظاهراً تعیین مقصد نهایی آن، بدون تعیین تمایلات فلسطینی‌ها ممکن نیست. آیا یک حکومت مدنی و دموکراتیک می‌تواند در خدمت اهداف هر دو ملت اسرائیل و فلسطین باشد؟ آیا اهداف هر دو ملت در چارچوب ساختار حکومتی فدرال با حفظ هویت جداگانه هر دو ملت به بهترین نحو می‌تواند برآورده شود؟ یا اینکه وجود دو دولت، ضروری است؟ (اگر مورد اخیر به‌گونه‌ای معنادار و هدفمند با توجه به واقعیت‌های پس از توافق‌نامه‌های صلح اسلو، میسر باشد).

عامل سوم، موضعی است که باید از سوی ایالات متحده آمریکا و اروپا اتخاذ شود، زیرا بدون اعمال فشار بر اسرائیل امید کمی برای تغییر و تحول از درون اسرائیل وجود دارد. مجازات‌ها یا تحریم‌ها می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد و حتی ممکن است باعث ایجاد یک رویکرد نئو صهیونیسم مستحکم‌تر شود؛ با این همه غرب ناگزیر از ارایه تعریف جدید از عوامل پیشرفت، برقراری ثبات و رفاه انسان‌ها در منطقه خاورمیانه است. آمریکا و اروپا باید با تاکید بر الگوهای رفتاری «دیرپا و مستمر»، از سال ۱۹۴۸ م تاکنون، تصمیم نادرست خارجی و داخلی اسرائیل به‌عنوان «تنها دموکراسی خاورمیانه» را زیر سؤال ببرند. توصیف مداوم غرب از اسرائیل به‌عنوان یک جزیره دموکراتیک غربی در میان بدویان عرب، یکی از موانع عمده سر راه کسانی است که در اسرائیل برای استقرار یک جامعه مدنی و انسانی به نفع کلیه ساکنان اسرائیلی و فلسطینی تلاش می‌کند.

در کنار سه عامل فوق می‌توان به عامل جدید دیگری هم اشاره کرد که البته در دهه مورد بررسی در این پژوهش کمتر مطرح بوده اما امروز احتمال رخداد آن متصور می‌باشد. نگرانی از ظهور قدرت منطقه‌ای بنام ایران که جنگ سوریه و عراق را به سرانجام رساند و پدیده‌ای به نام داعش را از بین برد، ترس عمیق اعراب به رهبری عربستان و رژیم اسرائیل را به وجود آورد که باعث نزدیکی بیش‌ازپیش آنان علیه دشمن مشترک گردید. لذا این احتمال متصور است که برای جنگ علیه ایران، اعراب و اسرائیل اختلافات خود (حداقل به صورت موقت) را کنار گذاشته و قدرت خود را

متمرکز کنند برای جنگ علیه ایران^۱.

در حال، به نظر می‌رسد در دوره پسا صهیونیسم، اگر صلح با اعراب محقق شود اسرائیل برای توجیه موجودیت خودش نه دیگر نیازی به بحث‌های توراتی و تلمودی دارد و نه نیاز است که این اندازه به نژاد خود تاکید کند، چون علاوه بر اینکه از نظر بین‌المللی به رسمیت شناخت شده، در منطقه نیز مشروعیت پیدا خواهد کرد؛ بنابراین و به دلایلی چند ناگزیر است قید یهودیت را رها کرده و اعلام کند که یک دولت دموکراتیک است که در آن صورت دیگر بین شهروند عرب و یهودی تفاوتی نمی‌تواند قایل شود و به این ترتیب در واقع صهیونیسم هم عمرش به سر رسیده و تبدیل به دولتی با اکثریت یهودی می‌شود. همان‌طور که دولت‌هایی با اکثریت مسلمان داریم و عنصر تبعیض نژادی و مذهبی در ماهیت دولت وجود ندارد. این چیزی است که برای آینده اسرائیل پیش‌بینی می‌شود. البته به نظر نگارنده با وجود احزاب قدرتمند مذهبی بعید است این اتفاق در آینده نزدیک رخ دهد. گرچه در قالب بررسی در مکتب سازه‌نگاری، نگرش و باور باید از ” صهیونیسم مذهبی سیاسی ” به هویت ” اکثریت یهودی ” چرخش کاملاً موثر و آشکار داشته باشد. بدین معنا که احزاب مختلف، بدون گرو نگه داشتن وابستگی‌های اعتقادی ارزشی جامعه مخاطب خود، با نگاه صرفاً سیاسی به پای میز مذاکره آمده و در خصوص صلح خاورمیانه تصمیم‌سازی نمایند.

از این‌رو مادامی که احزاب و جریان‌های سیاسی اسرائیل از ایدئولوژی، باورها، انگاره‌ها و هنجارها تبعیت می‌کنند، روند صلح خاورمیانه همچون گذشته به نتیجه نخواهد رسید (البته همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم اسرائیل با نقشه راه مناسب، منافع خود را از پرونده صلح خاورمیانه به خوبی به دست آورده است). لذا هنگامی فرآیند صلح خاورمیانه به بار خواهد نشست که طرف اسرائیلی بدون وابستگی‌های ارزش محور خود بر سر میز مذاکره حاضر شود.

☐ فهرست منابع در دفتر فصلنامه موجود می‌باشد.

۱ فرهنگ کانتی.